موضوع: حقیقت و حدود خاتمیت

حد و مرز خاتمیت

موضوع بحث برررسی حد و مرز خاتمیت بر اساس اهداف و وظایف انبیاء الهی بود. در این باره به بحث اتمام حجت رسیدیم که قرآن درباره آن می فرماید: «رُسُلاً مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُل‏».[[1]](#footnote-1) روشن شد که این هدف در مورد انبیاء با ختم نبوت پایان نیافته است و پیامبر اکرم (ص) این امر را به جانشینان بعد از خود سپرده است. در این باره ادله متعدد نقلی و عقلی وجود دارد.

تفسیر سروش از خاتمیت و حجت بودن شخصیت پیامبر

تفسیری از خاتمیت از آقای سروش در این باره بیان شده که نادرست است. طبق این تفسیر شخصیت حقوقی پیامبر اکرم (ص) که حجت الهی بود و خود این شخصیت سند سخنش بود و نیاز نداشت که برای آنچه می گوید و رفتار می کند دلیل بیاورد، با ختم نبوت پایان یافته است. وی به مطلبی از شهید مطهری استناد کرده اند که ایشان نقش امامت را در عصر خاتمیت بیان کرده اند. شهید مطهری گفته اند: یکی از رسالت های نبوت در زمان امام ادامه دارد و آن داوری در اختلافات، خصوصا اختلافات فکری و علمی است.

وی همچنین به سخن علامه طباطبایی استناد کرده و گفته است علامه طباطبایی از حجیت درک و تجربه دینی مستقل ائمه سخنی نمی گوید و این نکته را مجمل می نهد. حجت بودن فهم قرآن و کلام پیامبر یک امر است و حجت بودن فهم مستقل از قرآن و مستقل از کلام پیامبر، امر دیگر.

آقای سروش در استشهاد دیگری می گوید: شیعیان منکران ائمه (ع) را کافر و غیر مسلمان نمی دانند، در حالی که اگر حجیت امام در تراز حجیت نبوی بود، همان طور که اگر کسی پیامبر را انکار کند، کافر خواهد بود، اگر کسی با ائمه (ع) نیز مخالف کند، نیز کافر خواهد بود. سروش سپس می گوید: با این تفسیر از خاتمیت، عقل نهایت آزادی را پیدا می کند یعنی از عوامل مافوق عقل آزاد می شود. نبوت به منزله امری ما فوق عقل می آید تا با پیام های خود آدمی را از عوامل پست مادون عقل رها سازد. آنگاه با خاتمیت خویش، عامل ما فوق را نیز بر می دارد و طناب گهواره عقل را از رسوم می گشاید.

ارزیابی

1. اولین شاهدی که سروش بر مدعای خود، اقامه کرد آیه «حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِم‏» بود که پیامبران نیازمد اقامه استدلال بر مدعای خود نبودند. در بررسی می گوییم: مخاطبان پیامبران دو گونه بودند: منکران و مومنان. بدون شک انبیاء الهی با منکران و مشرکان، به روش استدلال و احتجاج برخورد می کردند و نمی توان گفت شخصیت پیامبر سند حرف آنها در این میدان به شمار می رفت، زیرا هنوز به آنان ایمان نیاورده بودند. قرآن کریم می فرماید: پیامبر مامور بود با روش حکمت و جدال احسن با مخالفان برخورد کند: «ادْعُ إِلى‏ سَبيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتي‏ هِيَ أَحْسَن‏»[[2]](#footnote-2). موارد فراوانی در قرآن کریم داریم که انبیاء الهی از استدلال استفاده می کردند. معنای اینکه حجت منکران باطل بود نیز این است که آنها بر مسیر صحیحی حرکت نمی کردند. باطل دانستن استدلال منکران، دلیل بر این نبود که از آنان طلب استدلال نکنند و به گفتگوی مبتنی بر استدلال با آنها برخورد نکنند. اساسا شرط گفتگو بر مبنای منطق و استدلال این نیست که طرف مقابل را حق بدانیم، بلکه در بسیاری موراد، طرفین گفتگو خود را برحق می دانند اما این مانع از ایجاد یک فضای منطقی برای گفتگو نیست.

در مورد مومنان نیز، آنان ابتدا حقانیت پیامبر را به استدلال می پذیرفتند و وقتی این اعتقاد به حقانیت او شکل گرفت، سخن پیامبر را با جان و دل می پذرفتند. در زندگی عادی بشر هم غیر از این نیست، مثلا فردی که به طبیبی مراجعه می کند و بر اساس یافته های تجربی به طبابت او اعتقاد پیدا کرده است، به توصیه او عمل می کند و دیگر بیمار از طبیب برای توصیه ای که کرده طلب استدلال نمی کند.

2. آقای سروش گفته است حجیت پیامبر، تابع ولایت تشریعی او است که با ختم نبوت پایان یافته است. از وی سوال می کنیم ولایت تشریعی به چه معنا است؟ اگر مراد جعل شریعت باشد، اختصاص به خداوند دارد و از آن پیامبر هم نیست. اما اگر به معنای دریافت و ابلاغ شریعت باشد، در این صورت اختصاص به پیامبر دارد.

معنای دیگر ولایت تشریعی، تبیین شریعت است. این تبیین در مرحله اول مربوط به پیامبر (ص) است: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِم‏».[[3]](#footnote-3) اما از آنجا که قرار است شریعت استمرار پیدا کند، پیامبر این تبیین را به صورت کامل در اختیار وصی خویش قرار می دهد. حفظ شریعت اقتضا می کند که این شریعت به کسی سپرده شود که از ویژگی عصمت برخوردار است و وی این شریعت را در طول پیامبر تبیین می کند.

معنای دیگر ولایت تشریعی، در مورد اعمال شریعت است و این هم از مختصات پیامبر نیست زیرا اجرای شریعت بعد از آن حضرت، استمرار دارد.

نکته مهم این جا است که ولایت تشریعی بعد از جعل شریعت، در تمام مراحل با حجیت ملازمه دارد، بنابراین ولایت تشریعی برای امام نیز حجیت دارد و دیگر نیازمند دلیل نیست. آنچه دلیل می خواهد اثبات امامت و دارا بودن ولایت تشریعی است، و الا بعد از اثبات ولایت، هر سخنی که امام بگوید و هر رفتاری که انجام دهد، همانند سخن و رفتار پیامبر (ص)، حجیت شرعی دارد. در این مساله تفاوتی میان شیعه و اهل سنت هم نیست، بلکه اختلاف در مصداق وصی و خلیفه است. هر دو گروه معتقد هستند که وقتی مقام خلافت ثابت شد، تبعیت از او در مرحله ای که ولایت دارد واجب است و تخلف جایز نیست. آیه شریفه اولی الامر بیانگر همین مطلب است: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم‏»[[4]](#footnote-4): اى اهل ايمان ! از خدا اطاعت كنيد و [نيز ] از پيامبر و صاحبان امر خودتان [ كه امامان از اهل بيت‏اند و چون پيامبر داراى مقام عصمت مى‏باشند ] اطاعت كنيد. در روایت نبوی (ص) نیز آمده است: «من أطاعني فقد أطاع اللَّه و من أطاع أميري فقد أطاعني و من عصاني فقد عصى اللَّه و من عصى أميري فقد عصاني‏».[[5]](#footnote-5)

ادامه بحث انشاء الله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره نسا، آیه 165 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره نحل، آیه 125 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره نحل، آیه 44 [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره نسا، آیه 59 [↑](#footnote-ref-4)
5. تفسیر مفاتیح الغیب، ج10، ص 113 [↑](#footnote-ref-5)